

مشروح جلسه سوم استاد ریحانی ۱۳۹۹/۸/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم انه هو خير ناصر و معين.

جلسه‌ی پیش مقداری راجع به هویت و انواع و جوانب مختلف آن صحبت کردیم. همچنین درباره‌ی انواع هویت یافتگی صحبت کردیم و اینکه هویت یک مفهوم دو سویه است. از یک طرف به احساسات فرد در مورد خودش مربوط است و از طرفی به توصیف‌هایی که دیگران از انسان می‌کنند. از این جهت این توصیف‌ها حائز اهمیت است خصوصاً برای نوجوان.

در مورد چهار نوع هویت یافتگی گفتیم: هویت با تأخیر، اغتشاش در هویت، هویت زودرس و هویت کامل. ما آن را که ایده آل است و به دنبالش هستیم و تلاش می‌کنیم به آن برسیم، هویت کامل است. بعد در بحث هویت زودرس، گفتیم از این قرار است که نوجوان از روی مدل هویتی کسی الگوبرداری می‌کند و بلافاصله همان را انتخاب می‌کند و در واقع، به دنبال تجربه کردن تنش‌های هویتی نیست. به عنوان مثال در نظام قدیم کسانی که کاسب بودند مثل بازاری‌ها، تعداد پسران شان زیاد بود حداقل یکی دو تای آنها را کنار خودشان می‌بردند، آنها خودشان را در قالب پدر می‌دیدند و از پدر الگوبرداری می‌کردند. آن وقت شما می‌دیدید او قابلیت‌هایی را دارد که مثلاً یک پسر ۱۸ ساله‌ای که این دوره را طی نکرده؛ ندارد. ما به این نوع هویت، هویت زودرس می‌گوییم. در مقابل این هویت، هویت با تأخیر را داریم که دقیقاً در نقطه‌ی مقابل هویت زودرس هست. هویت دیگری که از آن صحبت کردیم، هویت اغتشاشی بود. در این نوع هویت، گفتیم فرد نمی‌تواند در مورد هویت خود به ثبات برسد. هر روز به یک سمتی میل می‌کند. چه به لحاظ ظاهر و چه به لحاظ اینکه عقاید، لازم را ندارد. در همان قسمت‌های مختلف هویتی خودش (هویت انسانی، جنسی، منشی یا شخصیتی) یک فرم ثابتی ندارد و هر روز در یک مدل است. تکلیف خودش را نمی‌داند.

همانطور که سایر اعضای انسان دچار تغییر و تحول می‌شوند، در واقع ما به یک رشدی در این عضو هم در دوره‌ی نوجوانی می‌رسیم. اصولاً هر موجودی رشد، کندی رشد و سرعت رشدش ارتباط با آن پیچیدگی مغز او دارد که در همه‌ی موجودات مغز انسان از همه‌ی موجودات پیچیده‌تر است. به همین دلیل هم هست که رشد فرزند انسان از همه‌ی موجودات کندتر است. لذا شما می‌بینید یک بچه‌ی آهو به محض به دنیا آمدن با یک مقدار تلاشی که بلند می‌شود از زمین روی پاهایش و یکی دو بار زمین می‌خورد؛ بعد از یک مدتی می‌بینید راه افتاده و راه می‌رود. در صورتی که شما وقتی به انسان نگاه می‌کنید، می‌بینید از بدو تولد حتی حرکت دستانش، حرکت پلک و اعضایش مدیریت یافته نیست و آرام آرام که این بچه رشد می‌کند می‌بینید که حرکاتش هم جهت پیدا می‌کند. مثلاً هماهنگی بین چشم و دستش وجود ندارد و وقتی می‌خواهد غذا را به دهانش ببرد نرسیده به دهانش قاشق را خالی می‌کند و غذا را روی خودش می‌ریزد. نوزاد انسان از هر موجودی رشدش در مقایسه با سایر موجودات بسیار کندتر و پیچیده‌تر است. اینجا اشاره‌ی خاص ما به دوره‌ی نوجوانی است. در صورتی که پایه‌ی این پیچیدگی‌های مغز در دوره‌های مختلف فرق می‌کند و به نسبت رشد انسان پیچیدگی‌ها یا فعالیت‌هایی که در مغز است پیچیده‌تر می‌شود.

عملکردهای انسان محصول تعامل پیچیده‌ی سخت افزار زیستی مغز و نظام عصبی و سایر اندام‌ها و مجموعه‌ی وسیعی از وقایع خارجی است که ذهن و بدن آدمی را به خود مشغول می‌دارد.

به طور خلاصه هر چقدر قد و سن بالاتر می‌رود انعطاف پذیری مغز کمتر می‌شود. هر چقدر انسان رشد می‌کند و بزرگتر می‌شود انعطاف پذیری مغزش کمتر می‌شود. مغز هم یک ماهیچه است، قلب و چشم ما ماهیچه است. هر چقدر سن انسان بالاتر می‌رود ورزیدگی این ماهیچه هم بیشتر می‌شود. لذا می‌بینید انعطاف پذیری مغز هم مثل سایر اعضا کمتر می‌شود. مغز دارای یک مرکز رشد است که بر حسب برنامه‌های ژنتیکی از پیش تعیین شده‌ی خود، شدت و سطح رشد را معین می‌کند.

اگر برخی عوامل محیطی مثل یک بیماری برای مدت کوتاهی نمو اندام‌های معینی به عنوان مثال اندام‌های مربوط به رشد قد را به تأخیر بیندازد، با رفع آن بیماری نمو فرد به صورت طبیعی ادامه پیدا می‌کند به شرطی که شدت بیماری زیاد نباشد و در یک دوره‌ی بحرانی از رشد نیز بروز نکند.

یک سری چیزها تأثیرگذار روی رشد اندام‌ها هستند. در سن بلوغ که اندام‌ها نهایت رشد خودشان را با سرعت به لحاظ زمانی دارند وقتی اگر یک بیماری سخت ایجاد شود قاعدتاً پروسه‌ی رشد را تحت تأثیر قرار می‌دهد مگر اینکه در همان ایامی که هنوز رشد متوقف و کند نشده آن بیماری مرتفع شود که در این صورت رشد فرد به صورت طبیعی خودش ادامه پیدا می‌کند اگر شدت آن بیماری زیاد باشد شما می‌بینید این دوره‌ی رشد، دوره‌ی بحرانی می‌شود و فرد به آن رشد اساسی خودش نمی‌رسد.

در مورد محل استقرار مرکز رشد در مغز محققان می‌گویند تنظیم برنامه‌ریزی‌های ژنتیکی رشد احتمالاً در هیپوتالاموس است که اکثر محققان این نظر را داده‌اند. این مسئله می‌گوید اگر چه سلول عصبی تازه‌ای در دوره‌ی بلوغ تولید نمی‌شود اما رشد و نمو مغز در این دوره قابل توجه است. همان طور که ما بچه‌ها را در سن نوجوانی در رشدی می‌بینیم که دست، پا یا سیستم فیزیکی آنها کاملاً تغییر می‌کند این رشد در مغز هم اتفاق می‌افتد. منتها در مغز رشد سلولی نداریم. یک جایی تعداد سلول‌ها زیاد می‌شود تا یک زمانی، از یک زمانی به بعد دیگر تکثیر سلولی نداریم همان سلول‌ها هستند که رشد پیدا می‌کنند و حجیم می‌شوند.

برای اینکه ملموس شود بین تفاوتی که ما در رشد مغز داریم با سایر اعضا، مثالی می‌زنم. شما ببینید بچه‌ها در دوره‌ی کودکی بچه‌ها وقتی چاق تر می‌شوند سلول‌ها به بدنشان اضافه می‌شود. در صورتی که در بزرگسالی ما افزایش سلول نداریم بلکه همان سلول‌هایی که در بدن مان هست تغییر می‌کند. در نوجوان‌ها خیلی سخت تر از یک آدم بزرگ وزن کم می‌کنند. همین اتفاق در مغز ما هم افتاده. ما در دوره‌ی رشدی، رشد اضافه‌ی تعداد سلول مغزمان همان تعداد هستند که ورزیده می‌شوند، حجیم می‌شوند و رشد می‌کنند. محیط مغزی تقریباً در سال‌های ۱۰ تا ۱۱ سالگی افزایش پیدا می‌کند و بعد از آن تفاوت دارد در دخترها به طور نسبی تقریباً متوقف می‌شود و در پسرها به طور تدریجی ادامه پیدا می‌کند.

استدلال‌هایی که انجام می‌شود میزان و درگیری‌هایی که در مغز اتفاق می‌افتد خود اینها باعث رشد مغز می‌شود به عنوان مثال ریاضی؛ که به معنای ریاضت دادن مغز است یا فلسفه، ریاضیات مغز است. شما در فلسفه یک

سری قواعد و اصول را می‌آیید می‌نشینید یک سری نظریه‌هایی را پیش می‌برید و مدام استدلال می‌کنید. در منطق می‌آیید صغری کبری می‌چینید نتیجه می‌گیرید. در ریاضی یا هندسه فرض و حکم مطرح می‌کنید. مثل اشکال مختلف تساوی دو مثلث، یا اینکه دو بعلاوه ی دو می‌شود چهار. این یک جواب است. هشت منهای چهار هم می‌شود چهار. هر چقدر این فعالیت مغزی بیشتر باشد راه حل‌هایی که برای یک جواب می‌شود پیدا کرد خیلی بیشتر است. هر چقدر این تعاملات در مغز اتفاق بیافتد قاعدتاً چون گفتیم مغز هم یک نوع ماهیچه است و همان طور که ما ماهیچه را ورزش می‌دهیم و با ورزش قوی می‌کنیم، ورزش مغز همان ریاضیاتی است که ما انجام می‌دهیم و فلسفه‌ای است که ما می‌خوانیم. ورزش مغز آن استدلال‌هایی است که ما از مغز کمک می‌گیریم و راجع به آن فکر می‌کنیم. خود اینها هستند که باعث رشد و نمو مغز می‌شوند.

ما یک لحاظ کمی رشد در مغز داریم یک لحاظ کیفی رشد. که رشد به لحاظ کمی ۱۰ تا ۱۱ سالگی در دختران و بعد از این سن به طور نسبی متوقف می‌شود ولی در پسران به طور تدریجی اتفاق می‌افتد. ما یک مقدار می‌خواهیم درباره ی افزایش توانایی دو نیمکره ی مغز صحبت کنیم. مغز ما دارای دو نیمکره ی چپ و راست است که اکثر کارهایی که ما انجام می‌دهیم بین این دو نیمکره است که تعاملی که بین این دو نیمکره برقرار می‌شود در واقع افزایش توانایی دو نیمکره ی مغز برای عمل به صورت ایستگاه‌های کاری نسبتاً مستقل اتفاق می‌افتد. مراکزی که در هر کدام از دو نیمکره هستند اینها به صورت مستقل عمل می‌کنند و مراکزی که رفتار ما را فرماندهی می‌کنند در قسمت‌های مختلف مغز قرار گرفته‌اند در نیمکره‌ی چپ یک سری مراکز و در نیمکره‌ی راست هم یک سری مراکز دیگر.

بین این دو نیمکره در روز و در هر ثانیه میلیون‌ها خبر رد و بدل می‌شود و هر چقدر بنابر نوع فعالیت به هر شکلی که باشد همان نیمکره تمرین پیدا می‌کند و قوی می‌شود. لذا شما می‌بینید مثلاً یک وقتی که آن مرکز زبانی و بیان ما (هر نیمکره‌ای) هست وقتی بیشتر ما تعاملات زبانی داریم شما می‌بینید آن نیمکره بیشتر رشد می‌کند لذا ما مهارت‌هایی که پیدا می‌کنیم پیرامون آن قسمت بیشتر است و این منشأ تفاوت‌های رفتاری بین افراد می‌شوند.

رسان شدن مغزی با افزایش تمرکز پیچیدگی نظام زبانی در نیمکره ی برتر مغز مشاهده می‌شود. مراکز زبانی ۹۸٪ مردم در نیمکره ی چپ و برتر مغز آنان است. زبان به عنوان یک ابزار ارتباطی ما در دوره‌های مختلف شکل زبان تغییر می‌کند. به طوری که شما زبان یک نوزاد یا در دوره ی قبل از اینکه بخواهد زبان باز کند و بخواهد حرف بزند نوک زبان گرد است، زمانی که دوره ی مکیدن بچه است و به مرور هنوز یک واژه‌هایی را ادا می‌کند یعنی هنوز ارتباط زبان با کام اتفاق نیفتاده که بشود حرفی ادا شود و به مرور زمان که مغز رشد می‌کند و ارتباط این زبان با دندان‌ها و کام شکل کامل تری پیدا می‌کند و لذا فرد از واژه‌ها به حرف و از حرف به کلمه و به مرور زمان از کلمه به کلام و ترکیب کلمه و صحبت کردن می‌رود، و به مرور زمان زبان از حالتی که گرد و بزرگتر از دهان است آرام آرام با آن مکیدن‌هایی که اتفاق می‌افتد زبان به آن مقدار اضافه‌ای که ما می‌بینیم وقتی بچه‌ها توک زبانی صحبت می‌کنند به مرور زمان پیش می‌رود، فراختر و جایگزین می‌شود. لذا زبان به

داخل دهان کشیده می شود و نوک زبان هم رفته رفته تیزتر می شود لذا کلمات را خیلی قشنگ تر ادا می کند. لذا شما در بچه ها می بینید که بعضی از آنها توک زبانی صحبت می کنند، مثلاً س را ش می گویند و زبان شان بیرون از دندان ها می آید ولی به مرور زمان می بینید این مسئله حل می شود، و این به خاطر رشد همان نظام ارتباطی است که در مغز دارد اتفاق می افتد.

یکی از خصوصیات رسا شدن این مراکز زبانی مغز، افزایش توانایی نوجوان در به کارگیری زبان درونی یعنی سخن گفتن با خود برای ساختن بازنمایی نمادی در مغز با استفاده از نظام واقعیت های خارجی است.

یکی از آن توانمند شدن مراکز زبانی مغز، این است که هر چقدر نوجوان با خودش بیشتر حرف بزند اگر در رفتار بچه ها نگاه کنید این را می بینید مثلاً دختر جلوی آینه نشسته و دارد با خودش حرف می زند یا جایی ایستاده و دارد با خودش حرف می زند. شاید شما در سن های بالاتر هم این مسئله را ببینید اما در این سن بیشتر این مسئله را دارید که خیلی هم عالی است. یکی از چیزهایی که ما باید برای نوجوانان فراهم کنیم همین صحبت با نظارت است. بچه هایی که در این دوره با خودشان تنها هستند در نجوا کردن و حوا گویه ها و حرف زدن ها خیلی اتفاق می افتد و خود همین باعث رشد سیستم و تکامل مرکز زبان شان می شود.

رشد زبان و استفاده از آن به عنوان سخن گفتن با خود روی بسیاری از عملکردهای پیشرفت فکری یعنی توانایی فرموله کردن نظرها آزمون نظرها ساختن نظام های نظری و همچنین کنترل رفتار با فرایندهای شناختی به جای پاسخ های احساسی ضرورت دارد. هر چقدر فرد بیشتر زبانش در این زمان درگیر نقاط بشود و از طرفی این چگونه ممکن است اتفاق بیفتد؟ هر چقدر آن دایره ی لغت در ذهن فرد بالا برود یعنی توسط دایره ی لغات چگونه بالا می رود با حرف زدن با مطالعه کردن با دیدن فیلم ها کتاب خواندن خود همین ها وقتی آن دایره ی لغت را در ذهن انسان بالا ببرد، آرام آرام توانایی به کارگیری، شما ببینی وقتی کتاب خواندید تسلط روی محتوای کتاب دارید، چقدر راحت تر می توانید از آن کتاب صحبت کنید؟ تا زمانی که شما این دایره ی لغت در ذهن تان وجود ندارد. به همین دلیل وقتی فرد شروع به سخن گفتن می کند و به مطالعه کردن نیاز پیدا می کند، و همان قدر که با خودش این واگویه ها را دارد، خود همین برای آن چیزها. ببینی فرموله کردن نظرها یعنی در ذهنش یک دنیا ایده و نظر دارد وقتی زبان توانمند می شود می تواند این نظرها را به صورت فرموله بیرون بیاورد یعنی به صورت منظم به صورت جملات معنادار اینها را خارج کند. لذا ارتباط خوبی می تواند بگیرد و تعاملات قوی تری می تواند داشته باشد به جای اینکه مثلاً پاسخ های احساسی بدهد خیلی راحت حرف می زند. یکی را می بینید که نمی تواند حرف بزند داد می زند، ولی کس دیگری به جای داد زدن، خیلی قشنگ احساسات خودش را مطرح می کند.

پس بنابراین، یکی از ویژگی های ظریف و حساس این سن این است که ایجاد کردن فرصتی برای اینکه بچه ها بتوانند راحت با خودشان صحبت کنند مسخره نشوند به بازی گرفته نشوند لذا یک وقت هایی دیدید خود بچه ها چقدر با تلفن حرف می زند می بیند الان از بیرون آمده تا حالا با دوستش بوده رسیده خانه زنگ می زند بلافاصله حرف می زند مثلاً نیم ساعت یک ساعت بعد دوباره می خواهد. اینها تمرین های خوبی است که برای



بچه ها لازم است.

افزایش حافظه‌ی کاری به چه شکلی اتفاق می‌افتد که سرعت و ظرفیت حافظه‌ی کاری یعنی حافظه‌ی کوتاه مدت در فاصله‌ی سنی ۱۰ تا ۱۹ سال افزایش پیدا می‌کند. افزایش حافظه‌ی کاری پیش شرط رشد زبان درونی است. توانایی کنترل شناختی رفتار و عملیات صوری است. حافظه‌ی انسان در دوره‌ی ۷ سالگی بیشترین حجم حافظه‌ی انسان، حافظه‌ی کوتاه مدت است. یعنی شاید بگوییم هنوز بچه‌ها به حافظه‌ی بلند مدت دست پیدا نکرده‌اند. لذا وقتی حافظه‌شان فقط حافظه‌ی کوتاه مدت است، شما می‌بینید یک بچه‌ی زیر ۷ سال از یک فیلم، از یک اسباب بازی، از یک کارتون را ۱۰ بار می‌بیند، عین ۱۰ بار هم بالذت نگاه می‌کند و عین ۱۰ بار هم خوشش می‌آید. اما شما می‌بینید در یک فرد بزرگسال اگر یک فیلمی را دو بار دید بار سوم می‌گوید: ای بابا، من دیگر حفظ شدم. چرا؟ چون حافظه‌ی بلند مدت شکل گرفته است. منتها این را حافظه‌ی کاری می‌گویند چون بیشترین تعاملات در اینجا اتفاق می‌افتد که بیشترین افزایش حجم این حافظه هم در سن ۱۰ تا ۱۹ سالگی است که پیش شرطی برای رشد زبان درونی است.

رشد زبان و استفاده به صورت سخن گفتن با بخود برای بسیاری از عملکردهای پیشرفته‌ی فکری یعنی توانایی فرموله کردن نظرها، آزمون نظرها، ساختن نظام‌های نظری، کنترل رفتار با فرایندهای شناختی به جای پاسخ‌های احساسی در این زمان اتفاق می‌افتد که پیش شرط آن، این چیزی است که در اینجا گفتیم. پیش شرط افزایش حافظه‌ی کاری پیش شرط رشد زبان درونی است که گفتیم اگر این زبان درونی رشد و قوام کافی پیدا کند آن نظریاتی که بچه‌ها می‌خواهند داشته باشند از قدرت کامل تری برخوردار است. یا بر فرض در مباحث نظری و انتزاعی و شناختی و مباحث شناختی مقدمه‌ای است برای مباحث رفتاری. یعنی شما اگر روی بحثی شناخت کافی را پیدا کنید یعنی بینش‌تان نسبت به مسئله‌ای کامل شود، در مرحله‌ی بعد می‌بینید که تمایل پیدا می‌کنید که آن موردی را که در ذهن شما بوده به عمل در آورید. وقتی به عمل در می‌آوردید تمایل پیدا می‌کنید که تکرارش کنید. وقتی تکرارش برایتان مطلوب شد سعی می‌کنید آن را برای خود ملکه کنید که در واقع پایه‌ی رفتاری ما را شکل می‌دهد.

بحث بعدی، رسا شدن مهارت‌های عملکردهای هماهنگ کننده است. مثل برنامه ریزی، اختار به خود، منع خویشتن، اینها همه به رشد مغز در نوجوان ارتباط دارد. رفتار معطوف به هدف، تأخیر در کامیابی، فعالیت مداوم و رفتار اجتماعی، در واقع همان سلف کنترل؛ ارتباط مستقیم با رشد مغز در این ایام دارد.

سؤال: این که گفتید بچه‌ها حافظه‌ی بلند مدتشان تا ۱۹ سالگی هنوز فعال نشده ...

پاسخ: این طور نگفتم. گفتم در ۷ سال اول صرفاً آن چیزی که فعال است، حافظه‌ی کوتاه مدت است. لذا شما می‌بینید بچه‌ها قدرت تخیل‌شان خیلی زیاد است. مثلاً یک دایره کشیده و می‌گوید اینجا رودخانه است. به او می‌گوییم: الان وارد آب نشوی، پایت خیس می‌شود! مثلاً یک کارتون را چند بار می‌بیند و عین چند بار هم لذت می‌برد. به خاطر اینکه حافظه‌ی کوتاه مدت اینها خیلی فعال‌تر از حافظه‌ی بلند مدت است. قدرت درک مفاهیم انتزاعی را بچه‌ها در این سن ندارند. مثلاً در ۷ سال اول مفاهیم انتزاعی (مثل اکثر مفاهیم دینی ما - جهنم،

بهشت، مرگ، فرشته) را درک نمی کنند. خیلی وقت ها ما سعی می کنیم این مفاهیم را در این سن برای بچه ها جا بیندازیم در صورتی که ابزارش را ندارند و همین عامل، شاید عامل انحراف آنها در بزرگسالی شود. منتها، از ۷ سالگی به بعد که آرام آرام حافظه ی بلند مدت هم دارد شکل می گیرد، با تمرین هایی که انجام می دهید با تکالیفی که برای بچه ها هست و ارتباطش با اطرافیان که اتفاق می افتد، حافظه ی بلند مدت هم اینجا شکل می گیرد.

در ۱۰ تا ۱۹ سالگی سرعت و ظرفیت حافظه ی کاری یا همان حافظه ی کوتاه مدت، افزایش پیدا می کند.

ادامه ی سؤال: پس چطور می گویند آموزش در کودکی مثل کنده کاری روی سنگ است؟
ادامه ی پاسخ: ابزار آموزش فرق می کند. شما آموزش قاعده مند را از چه زمانی دارید؟ از ۷ سالگی به بعد دارید. (تأیید سؤال کننده) منتها میزان آن ابزار تأثیر گذار روی شخصیت بچه ها تأثیر می گذارد ولی خوب، خیلی از شما می بینید تجربه های زمان ۷ سال اول تان را چقدر یادتان است؟ برعکس در دوره ی نوجوانی کارهایی که انجام دادید چقدر یادتان است؟ (سؤال کننده: خیلی زیاد) درسته؟ (بله) آن بحث آموزش فرق می کند. آموزشی که باید حافظه ی بلند مدت شکل بگیرد در واقع شما می بینید آموزش رسمی از ۷ سالگی است. نه اینکه قرارداد شده باشد؛ نه. بلکه خیلی روی آن کار شده است که تقریباً ۷ سالگی آرام آرام شخص دارد به مرحله ای می رود که این آموزش را پذیرا باشد.

یکی از مادران: شما در مورد با تلفن حرف زدن بچه ها فرمودید. گفتید که اتفاقاً با تلفن حرف زدن برای بچه ها خوب است. پسر من الان ۱۲ ساله است. به دبیرستان دوره اول آمده با یکی از دوستانش. چون از طریق مجازی بوده خیلی بچه ها را نمی شناسد. با یکی از دوستانش که قبلاً هم با هم بوده اند، می خواهد گاهی وقتی با تلفن با ایشان صحبت کند؛ گاهی می گوید من هر روز صحبت کنم. می خواستم ببینم این مشکلی ایجاد نمی کند؟
پاسخ: اتفاقاً خیلی عالی است.

ادامه سؤال: پدرشان می گوید درست نیست چرا اینقدر تلفن صحبت می کند نباید زیاد صحبت کنند.
پاسخ: پدرانشان یک مقدار فکر تبعات اقتصادی اش را می کنند. ولی در این سن برای بچه ها فوق العاده عالی است. یعنی دارد مهارت هایی را در بچه ها تقویت می کند که شاید در هیچ دوره ای این قدر برایشان لازم نباشد.
ادامه سؤال: پدرشان از طیفی که شما می فرمایید نمی گویند، بابت این می گویند که بچه اند، ما نمی دانیم پشت تلفن چه صحبت هایی می کنند باید کنترل شده باشد.
نه دیگر؛ باید با نظارت باشد. البته نظارت پلیسی نباشد.

اتفاقاً خودم هم به ایشان می گویم می خواهید تلفن صحبت کنید تلفن بی سیمی برندارید با همین تلفن معمولی در پذیرایی صحبت کنید. این را غیر مستقیم می گویم. پس از نظر شما ایرادی ندارد؟
خیر. می خواهم بگویم باز تحت نظارت باشد. ولی این قدر هم باعث حساسیت نشود.

در مرحله ی بعدی، که در واقع به یک نوع رشد شناختی می رسیم، بین سن ۱۴ تا ۲۰ سالگی یعنی دقیقاً ۷ سال سومی که در تعالیم اسلامی هم به این مسأله اشاره شده؛ که در دوره ی نوجوانی نقش وزیری را در اینجا مطرح

می کنند (وزیری از وزر و سنگینی می آید) یعنی می شود به او مسئولیت داد و کاری را به اول محول کرد. الولد وزیر سبع سنین، بچه ۷ سال وزیر است. یعنی می توانیم به او کار محول کنیم. اما نمی گوید که این فرد بی عیب و نقص است. در فرمایشات امیرالمؤمنین داریم که (در جلد ۹۶ بحارالانوار) می فرماید: پیوسته عقل و حماقت در وجود انسان در ستیزند. تا انسان به ۱۸ سالگی برسد. در این سن هر کدام غلبه داشت انسان به سمت آن میل می کند.

در واقع این روایت نشان می دهد که در اسلام هم برای سن حدود ۱۸ الی ۱۹ سالگی مفهوم بلوغ را قائلند. ولی این به آن معنا نیست که بگوییم همه ی رفتارهای بچه ها در این سن غلط است. در واقع رشد شناختی که در اینجا دارد مطرح می شود (که سن ۱۴ تا ۲۰ سالگی است) مرحله ی تفکر انتزاعی و تفکر درباره ی افکار است. خاطراتان هست که گفتیم همین مسأله در سن ۷ سالگی اصلاً وجود ندارد؟ بچه ها اصلاً مفاهیم انتزاعی را در ۷ سال اول درک نمی کنند. بلکه بیشتر تجسمی هستند. یعنی می خواهند به همه چیز جسم بدهند. هر چه بچه ها با حواس لامسه شان درک کنند (مثل چشم شان) یعنی چیزی که قابل اندازه گیری هست برایشان و با چشم شان می توانند به آن نقش بدهند می پذیرند.

به عنوان مثال، وقتی از مفهوم خدا صحبت می کنیم، (که گفتیم یک مفهوم کاملاً انتزاعی است) و در واقع وقتی به بچه ها می گوئیم که خدا بزرگ است؛ بچه قانع نمی شود. می گوید: مادر؛ مثلاً خدا چقدر بزرگ است؟ بعد، بزرگترین چیزی که به ذهن خودش قابل لمس می آید، مثلاً یک دایناسور است. مثلاً می گوید (نعوذبالله) خدا به اندازه ی دایناسور است؟ یا مثلاً شما می گوئید که خدا همه جا هست. بعد دوباره در ذهن خودش می گردد و نمی تواند تجزیه و تحلیل کند چون درک مفاهیم انتزاعی را ندارد.

یکی از شاگردان من گفت: من به پسرم گفته بودم خدا همه جا هست، گفت این کارتون زبل خان را داشت پخش می کرد، که همه جا هست! گفت: مامان، زبل خان خداست؟

چرا؟ چون درکی از مفهوم انتزاعی ندارد و حالا که گفتید، می خواهد برای خدا جسمیت قائل بشود به خاطر همین هر چقدر هم ما سعی کنیم چون او ابزار مفهوم را ندارد، انحرافات دوره ی نوجوانی دقیقاً مربوط می شود به کارهای اشتباهی که ما در این سن انجام دادیم.

مثلاً وقتی می خواهیم تفکر توحیدی را در نگاه بچه رشد بدهیم، می گوئیم خدا نور است. اینجا، او دچار تعارض می شود. شما می گوئید خدا نور است بعد می گوئید واحد است بعد بچه می آید می بیند منابع نور در دنیا متفاوت است. مثلاً می بیند خورشید نور دارد. چراغ راهنمایی نور دارد. چراغ خانه نور دارد. خوب، اینها که همه متعددند. پس چطور شما می گوئید خدا واحد است؟ این، به این دلیل است که این زمان اصلاً زمان تفهیم مفاهیم انتزاعی نیست. آنجاهایی که سن تکلیف هم دارد پررنگ می شود تقریباً همین سن و سال است که بچه ها قدرت درک مفاهیم انتزاعی را پیدا می کنند. مرحله ی تفکر انتزاعی است. یعنی تفکر درباره ی هر چیزی که در فکرش است، می تواند آن را تجسم و در موردش صحبت کند و در واقع از تصورات ذهنی خودش و از زبان درون خودش می تواند استفاده کند. حالا شروع کند برای نظریه دادن فرضیه درست کند. چندین چیز که در

ذهنش دارد می گوید الان اینها را کنار هم می گذارم و یک فرضیه درست می کند.

آنجاهایی که سن تکلیف دارد پر رنگ می شود همین ۱۴ تا ۲۰ سالگی است که بچه ها قدرت درک مفاهیم انتزاعی را پیدا می کنند و مرحله ی تفکر انتزاعی است. یعنی هر چیز در فکرش هست می تواند آن را تجسم کرده و درباره اش صحبت کند و در واقع از آن تصورات ذهنی خودش از آن زبان درون خودش می تواند استفاده کند حالا شروع کند برای نظریه دادن فرضیه درست کند. چندین چیز در ذهنش دارد اینها را کنار هم می گذارد و یک فرضیه درست می کند. در واقع واقعیت ها و نظرها را دستکاری می کند. به یک قواعد تازه و روش های جدید دست پیدا می کند.

لذا شما می بینید در این زمان حتی به لحاظ اعتقادی سؤالهای بچه ها زیاد می شود و دچار شک می شوند. اتفاقاً شک در این زمان خیلی خوب است منتها شکمی که مستقر نشده و حالت گذرا داشته باشد و مقدمه ی یقین بشود. در واقع رشد شناختی ما بیشترین طیفش در مرحله ی ۱۴ تا ۲۰ سالگی است.

فیشریکی از این روان شناسان است که گفته (مانند پیازه) چهار سطح که هر سطح چهار مرحله دارد را برای رشد مطرح می کند. یکی از چهار مرحله این است: بازتاب ها، عملیات حسی حرکتی، بازنمایی و انتزاعی. نوجوانی منطبق بر سطح چهارم یعنی انتزاعی است.

در مرحله ی اول نوجوان قادر به انتزاع های ساده درباره ی خود، احساس ها، وقایع، اشیاء و افراد دیگر است. یعنی، در مرحله ی اول نوجوانی می تواند یک مفاهیم انتزاعی خیلی ساده را در مورد خودش، در مورد احساساتش، در مورد وقایعی که اتفاق می افتد را درک کند. در مرحله ی دوم، متوجه ارتباط امور انتزاعی می شود بیشترین زمان تازه ارتباطات بین مادر و پدر، نوع ارتباطشان، نوع عاطفی بین پدر و مادر را اینجا متوجه این نوع ارتباطها می شوند و در اینجا تازه ارتباطات مفاهیم انتزاعی را می تواند درک کند؛ ارتباط رفتار خوب و بد، ارتباط رفتار خوب و حسنه ای که خدا برایش دارد، ارتباط رفتار بد و آن جزایی که خدا در مقابلش داده. اینجا بچه ها متوجه ارتباط آن مفاهیم انتزاعی می شوند.

در مرحله ی سوم گفتیم در مرحله ای است که حالا برای بچه ها شک هم ایجاد می شود، حتی می گویند تعارض انتزاع ها، یک سری مفاهیم انتزاعی که در ذهن شان هست را می بینند که اینها با هم تعارض دارند تازه می خواهند کشف کنند که این تعارض ها به چه شکلی قابل حل است. در مرحله ی چهارم نوجوانی کشف اصول عام برای سازمان دادن نظام های انتزاعی است. در واقع اینجا دیگر آن نظام بندی اتفاق می افتد و آن مبانی و اصول را کشف می کنند و در این مرحله می خواهند یک نظم و نظامی برای آن چارچوب مفاهیم انتزاعی در ذهن شان پیدا بکنند. در مرحله ی ۶ به سطح آگاهی شان رشد آگاهی سطح بالاتر از خود. شما می بینید بچه ها آگاهی هایی که پیدا می کنند یا سطح درکشان از مسائل شاید بیشتر از سن خودشان می فهمند منتها جایی که قرار است راه حل ارائه بدهد یا استدلال کند قادر به آن استدلال نیست. در واقع آگاهی از خود در دوره ی طفولیت آغاز می شود منتها با گذشت زمان کودکان دیگران را کشف می کنند سپس مرحله ی شناخت از خود در یک آینه می رسد. این خیلی واضح است که رشد شناختی ما از همان ابتدا در حال رشد است. منتها بچه ها در یک زمانی

هنوز متوجه خودشان نیستند لذا از اطرافیانشان می‌خواهند به خودشان برسند. بعد آرام آرام شناختش به اندازه ای می‌رسد که خودش را در آینه می‌بیند و آرام آرام این رشد تقویت می‌شود.

از لحاظ عصب شناختی، اساس آگاهی از خود مربوط به نظام احساس عمقی است. این نظام شامل آگاهی از وجود قسمت‌های مختلف بدن به عنوان خود و نه دیگران. اگر این نظام تخریب شود آگاهی از خود نیز از بین می‌رود. این دیگر خیلی واضح است. در زمانی بچه‌ها به دنبال این هستند که از قسمت‌های مختلف بدن خودشان آگاهی پیدا کنند و کنجکاوی‌هایشان در سنین مختلف فرق می‌کند و آرام آرام و دیگران می‌توانند کمک کنند که این نظام به درستی شکل بگیرد و اگر زمینه‌اش ایجاد نشود، در واقع آن آگاهی از خود از بین می‌رود.

آگاهی از خود فقط همین جسم نیست. بعضی از بچه‌ها قشنگ می‌دانند می‌گویند اگر فلان چیز را بخورم حالم بد می‌شود. اگر از اینجا این کار را انجام بدهم این اتفاق برای من می‌افتد. آدم خیلی لذت می‌برد که بچه چقدر خودش را می‌شناسد. در شرایطی که همین زمان را می‌بینید یک مادر دیگر به بچه‌اش نداده است و دائماً خودش از بیرون القاء کرده لذا بچه هیچ اطلاعی از خودش ندارد. در واقع آن نظام را ما از بیرون تخریب کرده‌ایم. با شروع دوره نوجوانی به دوره ناگهانی آگاهی از خود حالتی همراه با خجالت پیدا می‌کند. آگاهی از وضعیت بدنی و تغییرات بلوغ. یعنی در واقع به این شکل بچه‌ها وقتی حالات خود را می‌بینند مثلاً می‌بینند صورت پر از جوش شده یا گردن از دست و پاها بلندتر شده یک خورده آن‌رمال به نظر می‌رسند وقتی رشد ناگهانی پیدا می‌کند خجالت می‌کشد. یک وقت‌هایی می‌بینید حتی در تفاوت‌هایی که بین بچه‌ها هم هست یک وقت می‌بینید با هم، هم سن‌اند بچه‌ی در سن ۱۴ سالگی مثلاً قد یک و هفتاد دارد بعد یک بچه‌ای همان سن است هم کلاسند با هم هنوز مثلاً قد یک و پنجاه است. خوب، یک دفعه تفاوت جنه و قد همین اگر یک آگاهی درستی از وضعیت بدنی‌اش در این زمان پیدا نکند همین مسئله همراه می‌شود با یک حالت خجالت. نوجوان به حدی از توانایی رشد می‌رسد که می‌تواند از زاویه دید دیگران به خود بنگرد. می‌تواند ارزیابی دیگران را از خودش مطرح کند و دائماً می‌گوید اگر من الان این طور بیایم به من چه می‌گویند؟ دائماً می‌خواهد از دید دیگران خودش را ببیند.

بچه‌ها شاید مراقبت از وضع ظاهرشان تا این زمان برایشان مهم نباشد، به لحاظ وزنی برایشان مهم نباشد، ولی از این زمان به بعد است که شما می‌بینید یک مقدار حساس تر می‌شوند جدی تر می‌شوند در رژیم‌های غذایی و فعالیت‌های ورزشی شان و اینکه بخواهند به خودشان برسند. علت این است که میزانی از رشد مغزی رسیده که می‌داند اگر می‌خواهد در جامعه حضور پیدا کند نظر دیگران برای پذیرش مهم است اینکه می‌خواهد در جامعه‌ای شرکت پیدا کند در زندگی جمعی و تعاملات نظر دیگران مهم است. اینجا به حدی از رشد می‌رسد که می‌تواند از زاویه دید دیگران به خودش نگاه کند و نمره بدهد رفتارش را تصحیح کند و این نشانه‌ی بلوغ ذهنی و رشد مغز است.

حتی در تنهایی طوری رفتار می‌کند که گویی همسالان دارند او را می‌بینند. اصطلاح خود مرکزینی نوجوانی نامیده می‌شود ایفای نقش می‌کند در مقابل حضاری که اصلاً حاضر نیستند ولی به صورت خیالی آنها را فرض



می کند و طوری رفتار می کند که انگار آنها دارند او را می بینند.

سؤال (خانم رحیمی): الان پسر من در سن نوجوانی هست یک جورهایی دوست دارند با مغز خودشان راه بروند و یک حرفی که می زنند کارها را همان طور که آنها دوست دارند جلو برود. الان یک چند روزی است که پسر من مدام دارد به من می گوید که الان در این مدتی که کرونا شده من هیچ برنامه ای با دوستانم نداشتم و با ایشان بیرون نرفتم. الان گیر شدید داده که می خواهد با دوستانش بیرون برود و من به خاطر کرونا خیلی می ترسم و فقط حرفش این است که حالا آمدیم و حالا حالاها این کرونا بود حتی یک وقت سر این موضوع بحث شدید می شود که من دوست دارم بیرون بروم. هم می خواهم اجازه بدهم برود و هم می ترسم هم یک خورده نسبت به اینکه دوستانش را نمی شناسم فقط یکی دو نفرشان را می شناسم. در مورد این موضوع من باید چگونه با او برخورد کنم؟

پاسخ: اینجا یک طرف قضیه این است که شما باید کاملاً نیاز پسران را درک کنید که به هر حال در شرایطی قرار دارند که سن و شرایط سنی شان و آن هیجانانگیزان شان ایجاب می کند که این کار را داشته باشند. از طرفی همین قدر وقتی شما با او صحبت می کنید یک هم ذات پنداری کنید که من هم که در سن تو بودم دوست داشتم با دوستانم بیرون بروم اصلاً این سن می طلبد و متأسفانه این شرایط این را خیلی بدتر کرده است. یعنی یک مقدار زیادی شما در زمین اش راه بروید به جای اینکه در مقابلش بایستید. و اینکه شما دارید مستقیم می گوید من دوستانت را نمی شناسم بچه ها یک حساسیت خاصی روی رفیق هایشان دارند و غیرتی به خرج می دهند که شما قطعاً نباید این را نشانه بگیرید. اگر می توانید فردی همراهی کند بچه ها را حالا بگویید تا کجا می خواهید بروید مثلاً من شما را می برم شما آنجا خودتان مستقل بازی کنید مثلاً اگر پدرش ماشین دارد با ماشین که نخواهد با اتوبوس یا تاکسی برود. احساس نگرانی در وضعیت کرونا را به او عنوان کنید و قاعده ای بگذارید که یک بار اتفاق بیافتد شاید مشکلی نداشته باشد. منوط به اینکه اگر شما همه ی دوستانش را نمی شناسید حداقل دو نفری را که می شناسید بچه های قابل اعتمادی باشند.

تا جایی که می شود در کنارش قرار بگیرید و احساسات خودتان را بیشتر بولد نکنید نه اینکه بگویید نه، اجازه نمی دهم. هر چقدر در مقابله شان موضع بگیرید بدانید که در این سن در مقابل قدرت آنان شما کم می آورید. فوق العاده پافشاری هایشان با قدرت همراه است و خواسته هایشان را به شدت دنبال می کنند. از این جهت اگر بخواهید خیلی مستقیم بگویید بر خوردها شکننده خواهد شد و خدای ناکرده آن احترامها مخدوش شود و یک مقدار پرده ی حیا کنار برود خیلی جالب نیست. بیشتر هم سمت پدر سوق شان بدهید که او زمینه ای را ایجاد کند برای اینکه با دوستانش هماهنگ کند. یعنی اینکه پدر من هم بیاید با هم برویم شما مستقل بازی کنید. بین دو سه بار که این اتفاق می افتد یک بار هم منوط بر اینکه شما چقدر شناخت از دوستانش دارید اجازه دهید این اتفاق بیافتد.

ادامه ی سؤال: همه اش به من می گوید تو تنها مادری هستی که خیلی گیر می دهی. من دوستان دیگرم مادران شان این قدر گیر نمی دهند اصلاً کاری به درس هایشان ندارند، کاری به اینکه کجا می روند کجا می آیند ندارند؛

آنها حتی با هم دیگر بیرون می‌روند، فقط من بهانه می‌آورم به خاطر اینکه شما نمی‌گذارید نمی‌روم. کلاً تو خیلی به من گیر می‌دهی.

ادامه‌ی پاسخ: این شگردی است که همه‌ی بچه‌ها در این سن دارند. یا مثلاً کاری که می‌خواهند بکنند می‌گویند همه انجام می‌دهند و من فقط این طور هستم. یا اگر چیزی بخواهند بخرند می‌گویند همه‌ی دوستانم دارند به هیچ عنوان زیر بار این نوع شگرد بچه‌ها نروید. به او بگویید: اگر برای من می‌گویی همه، دو تا را برایم بیاور ثابت کن.

ادامه سؤال: آخر یکی دو تا از دوستانش هستند که من با مشاورشان صحبت کردم می‌گویند در مورد درسی نقص تکلیف داشتند یا اینکه نمراتشان در امتحاناتی که می‌گیرند خیلی پایین است. حتی مشاورشان به او گفته: علیرضا، این دوست تو به درد نمی‌خورد. حتی خانواده‌اش شبیه خانواده‌ی تو نیست. از صبح تا شب سر کارند. کلاً بچه از صبح تا شب در خانه تنهاست.

ادامه پاسخ: در اینجا دیگر شما باید شرایط خانه‌تان را مقایسه کنید. به او بگویید: قانون خانه‌ی ما، مال خانه‌ی ما و قانون خانه‌ی آنها، مال خانه‌شان است. وقتی دارد این طوری مقایسه می‌کند به او بگویید هر خانه‌ای برای خودش قانون و ضوابط خودش را دارد. اگر ما اینجا این کار را از تو می‌خواهیم این قانون برای خانه‌ی ماست. ادامه سؤال: بعد می‌گویند من ۱۸ سالم بشود راحت می‌شوم آزاد می‌شوم هر جا که دوست داشته باشم می‌روم. الان سختی من تا ۱۸ سالگی است.

ادامه پاسخ: در مورد این کری که می‌خوانند از کنارش رد شوید. بگویید ان شاء الله حتماً تا ۱۸ سالگی یک پسر فهیمی می‌شوی حتماً تا ۱۸ سالگی به قدری رشد می‌کنی که اصلاً نیازی نداشته باشی ما کنارت باشیم. نگران این غلوهایی که می‌کنند نباشید.

سؤال: با سلام، سؤال من هم قدری با خانم رحیمی در یک راستاست. در این که بچه‌ها دوست دارند یک ارتباطی با دوستانشان داشته باشند ما هم دقیقاً این مشکل را با پسرمان داریم. حقیقتاً دوستی دارد که ما به لحاظ ظاهری خیلی پسر مؤدب و متینی است. پدرش مغازه‌اش نزدیک خانه‌مان است و با آنها آشنایی این چنینی داریم. الحمد لله ظاهر امر نشان می‌دهد که بچه‌ی بدی نیست. منتها گاهی می‌گوید آنها خانه‌شان میز پینگ پنگ دارند دو سه باری گفته که من بروم آنجا بازی کنم یکی دو مرتبه پدرش اجازه داده ولی خوب، خیلی بابت این قضیه نگران است و وقتی به او می‌گوییم نه، همین حرف‌ها را می‌زند که کاش شما یک بچه‌ی دیگر داشتید که وقتی من رفتم تنها نباشید.

جواب: آیا بالعکس هم اتفاق می‌افتد؟ او هم به خانه‌ی شما می‌آید (دوستش)؟

نه؛ وارد خانه‌ی ما نمی‌شود. پسر من هم خانه‌ی آنها نمی‌رود. همین در حدی که برود در پارکینگشان میز پینگ پنگ هست بازی کند. منتها پدرش خیلی نگران است و دوست نداشت این جور بیرون رفتن با هم بازی کنند. ولی وقتی می‌گوییم نگرانیم، می‌گوید: چرا شما نگران من هستید؟ کاش اصلاً به فکر من نبودید؟ اصلاً یک برخوردی این چنینی دارند.

ببینید؛ این نیاز بچه‌هاست ارتباط با همسالان شان و شما به هیچ عنوان نمی‌توانید یعنی اجتناب ناپذیر است و بالاترین گروهی که در این سن تأثیر گذارند گروه همسالانند. بهترین راهکار به نظر من این است که شما تعامل کافی با خانواده‌ی این آقا پسر داشته باشید. همسر شما با پدر ایشان. یک تعاملاتی به این شکل داشته باشید در فضای خانواده فضایی هماهنگی باشید از این جهت که حساسیت هایتان به یک شکل باشد و بدانید که اگر ایشان اجازه می‌دهد پسرش در پارکینگ باشد و پسر شما هم الان دارد آنجا پینگ پنگ بازی می‌کند، حداقل هر نیم ساعت یک بار مادر برود سر بزند رها نباشند. بالعکس آن هم شما یک زمان‌هایی دعوتش کنید برای ناهار، در آن زمان کاملاً ارزیابی‌شان کنید در صورتی که یک فضای مستقلی برایشان درست کنید که مثلاً ناهار را با هم توی اتاق بخورند یک سه چهار ساعتی با هم باشند برای شما ممکن است سخت باشد، حالا باید با حجاب باشید و به هر حال محدودیت‌هایی دارد ولی در تعاملاتی که در خود خانه اتفاق می‌افتد شما شخصیت آن بچه دستتان می‌آید و حساسیت‌های شما در اینجا تقریباً پاسخ داده می‌شود. حالا اگر در این فضا نیم ساعت هم با هم رفتند در پارکینگ بازی کردند دیگر مشکلی نیست. یعنی ما ۲۴ ساعت که نمی‌توانیم چشم باشیم در کنار بچه‌هایمان. در سفارش هم داریم جایی نباشید که بچه‌هایتان باشند و شما نباشید. این حضور، حضور فیزیکی نیست که دائماً ما سنجاق بشویم به دوش بچه‌هایمان یا بالعکس. این شرایط روحی‌اش را بسنجیم. شرایط روحی آن بچه را که دعوتش کردم آمده در خانه سه چهار ساعت بازی کرده‌اند و درس خوانده‌اند به عنوان مختلف حالا دیگر آن ارتباطی که شما با مادر ایشان دارید یک بار با مادرش می‌آید یک بار شما می‌روید یک بار برنامه‌ی پارک با هم می‌گذارید یک بار برنامه‌ی خرید با هم می‌گذارید؛ در واقع پدر و مادر اینجا وظیفه دارند قبل از اینکه خودشان بخواهند برای خودشان دوست انتخاب کنند شما در انتخاب دوستشان مؤثر باشید. این چگونه میسر است؟ شما واقعاً به این سمت بروید که وقت و انرژی بگذارید که البته هزینه دارد و نه البته فقط هزینه‌ی مالی، همان قدر که ما می‌خواهیم تعامل داشته باشیم به هر حال باید مطالعه شود، آن خانواده روحیاتش چگونه و خانواده‌ی ما چگونه است. ما باید یک گروه همسال برای بچه‌هایمان ترتیب بدهیم چون بچه‌ها نیاز دارند. مثل نیاز به گرسنگی و تشنگی می‌ماند. شما می‌توانید رها کنید؟ نه. این گروه سنی برای بچه‌ها این قدر مهم است. حالا اگر آدم این ارتباط را ایجاد کند و متوجه بشود که حالا خیلی مناسب نیستند، چون مثلاً آن قدری که ارتباط داشتیم مثلاً حتی فوتبال هم که می‌رفتند پدر آن آقا پسر، اگر پسر من بود اجازه می‌داد برود. همسر من هم دقیقاً اگر ایشان پسرش می‌آمد اجازه می‌داد بروند. این حساسیت‌ها را خانواده دارند. ولی اگر آدم بداند بچه‌اش با کسی ارتباط پیدا کرده که حالا خیلی به لحاظ خانوادگی تمایلی ندارد با ایشان رابطه داشته باشند و اینکه به لحاظ خانوادگی به ما نخورند، آن موقع چگونه می‌تواند انسان این مسئله را مدیریت کند. زمینه‌ها را مدیریت کنید. یعنی دقیقاً می‌دانید الان جایی می‌خواهید بروید که آنها هستند، با چیز جایگزینی که جذاب تر باشد بلافاصله جایگزین کنید. زمینه‌های برخورد را شما مدیریت کنید که اتفاق نیافتد. در این سن دیگر دست شماست.

یکی از مادران: می‌گویند پدرتان با شما بیاید، می‌گوید می‌خواهی آبروی مرا ببری!

ببینید؛ اینجا شما دارید دقیقاً زمانی می گوید که پدرت با تو بیاید که قشنگ مشخص است یعنی انگار می خواهیم برایت پلیس بفرستم. یکی را بفرستم بیاید شما را بیاید ببیند چکار بکنی چکار نکنی. نه؛ پدر اگر دارد با پدر او می آید آنها هم بروند با هم بازی کنند و گپ بزنند و صحبت کنند، شما هم بازی کنید. یعنی پدران هم می خواهند شرایطی را فراهم کنند برای اینکه شما با هم باشید. نه اینکه پدر می خواهد بیاید برای اینکه شما تنها نباشید. این دو وجه دارد. ضمن اینکه به هر حال نیاز بچه هاست ما باید خودمان رصد کنیم این شرایط در جاهایی که به هر حال از قبل هماهنگ شده هست و می دانیم که حالا اگر آنجا برود خطر کمتری دارد می توانیم بچه ها را به عنوان اینکه قبلاً رفتیم و خودش هم رفته جای جذابی بوده حالا می خواهد با دوستش برود. یعنی حداقل مکان را ما واقفیم حالا الان که با دوستش می خواهد برود، نگرانی ما کمتر است. او در این سن اگر تمایلی ندارد با کسی ارتباط بگیرد این خوب نیست و باید درمان شود. زمینه هایی که بچه شاید نزدیک به این است که می خواهد منزوی شود یک مقداری باید رویش کار شود چون قاعده ی طبیعی اش این است که بچه ها در این سن دنبال هم سن و سال خودشان می گردند که ارتباط داشته باشند.

گروه همسالان، اگر خوب باشند ارتباط با ایشان فوق العاده برای بچه ها سازنده است. با فامیل اوقاتش را پر می کند اما اوقات سازنده، اوقاتی است که با همسالانش واقعاً تأثیر می گیرد و تأثیر می گذارد. الان هم بچه ها در اسکایپ دارند درس می خوانند یا در اسکای روم؛ شما که از کنارشان رد می شوید صدای بچه ها را می شنوید همانجا شما چند سؤال کنی: این چه پسر خوبی است. یا، این چرا اینجوری صحبت می کند؟ واکنش پسران را ببینید. به همین نسبت شما می توانید حداقل یک شناخت نسبی نسبت به همسالانش پیدا کنید. و پیشنهاد بدهید، با کدامیک احساس نزدیکی می کنی؟ می خواهی یک روز دعوت شان کنیم؟ (یا اصلاً به مناسبت دعوت شان کنید). حالا یا با مادرش می آید یا خودش می آید. شما زمینه را ایجاد کنید شما ناهار میهمان شان کنید. شاید در ساعت اول کمی رسمی باشند ولی در دو سه ساعت بعدی شما زمینه ی بازی هایی برای اینها ایجاد می کنید بچه ها هر کاری که برای حفاظت خودشان دارند کنار می گذارند و در بازی خودشان را نشان می دهند. آنها دارند اینجا بازی می کنند ولی در واقع شما دارید مطالعه شان می کنید. بعد اینجا خودتان زمینه ای بشوید بچه ها این ارتباطاتشان قوی تر شود. اگر مورد مناسبی بود. اگر نه، شما مسئله را دور بزیند قبل از اینکه خودش بخواند شما را غافلگیر کند.

یکی از مادران: پسر من در بین فامیل دوست دارد که کوچکتر از خودش هست. اشکال ندارد که از خودش کوچکتر بازی کند ولی همانطور که گفتم بچه ها هر چقدر بروند به سمت اینکه با هم سن و سالان خودشان ارتباط داشته باشند این کمک می کند به اینکه آن شخصیت واقعی شان شکل بگیرد چون وقتی با هم سن و سالان خودشان روبرو می شوند قابلیت های آنان را می بینند به نقص های خودشان پی می برند. در این سن می نشیند فکر می کند واگویه ها به او کمک می کند که به لحاظ شناختی به خودش پی ببرد. نقاط قوت دیگران را ببیند نقص خودش را پی ببرد در صدد جبرانش می شود یا بالعکس، نقاط قوت خودش را می بیند نسبت به نقاط ضعف دیگران و این، باعث اعتماد به نفسش می شود. کلاً تعامل این زمان برای بچه ها با هم سن و سالان



خودشان فوق العاده مؤثر است. اگر ندارند ما باید آن گروه را با این فاکتورهایی که دارند برایشان ایجاد کنیم. بیشترین تأثیر را از گروه هم سن و سالان خودشان دارند. اگر دوست دارد با بچه‌های کوچک تر از خودش تعامل داشته باشد این خوب است ولی خیلی جالب نیست.

فقط یکی از مادران فرمودند در مورد ایجاد خودکنترلی در نوجوانان با چند مثال توضیح بفرمایید. بحث خودکنترلی را اگر اجازه بدهید یک جلسه‌ی کامل صحبت خواهیم کرد. چون قطعاً باید مبانی و اصولش گفته شود و شاید نشود خیلی در قالب مثال آن را توضیح داد. همه‌ی عزیزان را به خدای بزرگ می‌سپارم و از حوصله‌ی ای که به خرج دادید ممنونم.